

## یادآوری

### فصل ۱۳: فضیلت دشمنی با دنیا و اهلش و دوستی با آخرت و اهلش و بیان صفات اهل دنیا

يَا أَحْمَدُ! أَبْغِضِ الدُّنْيَا وَأَهْلَهَا، وَأَحِبَّ الآخِرَةَ وَأَهْلَهَا. قَالَ: يَا رَبِّ! وَمَنْ أَهْلُ الدُّنْيَا؟  
وَمَنْ أَهْلُ الآخِرَةِ؟ قَالَ: أَهْلُ الدُّنْيَا: ...

ای احمد! دنیا و اهلش را ناخوش دار و آخرت و اهلش را دوست بدار. پیامبر عرض کرد: پروردگارا، اهل دنیا و اهل آخرت چه کسانی هستند؟ خداوند فرمود: اهل دنیا ...

در توضیح این فصل به فراز ۶۶ ام از حدیث رسیدیم.

### فراز ۶۶: عجب

«يَحْمَدُونَ أَنْفُسَهُمْ بِمَا لَا يَفْعَلُونَ وَيَدَّعُونَ بِمَا لَيْسَ لَهُمْ»

خود را به واسطه‌ی آن چه انجام نداده‌اند، می‌ستایند؛ و چیزی را ادعا می‌کنند که در آن‌ها نیست.

به مناسبت این فقرات بحث کبر و عجب مطرح شد.

در درمان عجب این حدیث خیلی محوری مطرح شد که «سُدَّ سَبِيلَ الْعُجْبِ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ»<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> امام باقر علیه السلام، تحف العقول، ص ۲۸۵

بنا شد در این جلسه این روایت را مفصلاً توضیح بدهیم. روش احراقی که مرحوم سید علی آقای قاضی رضوان الله علیه مطرح می‌کنند نیز مبنایش همین روایت است.

## بحث این جلسه

### ادامه‌ی فراز ۶۶: عجب

#### دستورات عملی برای مقابله با عجب

#### دستور اول: توجه دائمی به گناهان.

انسان در مقابل پروردگار ولو این که عبادات فراوانی هم بکند، دائماً احساس شرمندگی بکند. در دعاهای اهل بیت علیهم السلام مثل ابو حمزه، دعای روز عرفه‌ی سید الشهداء و سایر ادعیه، عمده‌ی بخش‌های مختلف دعا اقرار به گناه است. این نشان می‌دهد که بنده مادامی که گرفتار عجب باشد دعایش پذیرفته نیست.

در روایت هست که حضرت عیسی علیه السلام در کنار دریایی قومی را موعظه می‌کردند. بعد که حضرت رفتند به سمت آب که بروند سمت قایق یک زنی هم که خیلی متأثر شده بود دید که ایشان روی آب دارد حرکت می‌کند و به سمت قایق می‌رود آن زن هم همان کار را کرد و روی آب رفت و سوار قایق شد. همان جا به آن زن یک لحظه احساس عجب دست داد که من به رتبه‌ای رسیدم که این طور همراه پیغمبر خدا شدم. تا این فکر به سراغ وی آمد در آب فرو رفت و داد و فریادش بلند شد. حضرت از وی پرسیدند که آیا دچار عجب شدی؟ گفت بله و دستور توبه دادند و توبه کرد و دوباره به وضعیت اولش برگشت. لذا انسان باید گناهانش را دائماً مد نظر داشته باشد و دائماً خودش را ملامت کند. این برای این است که عجب از انسان گرفته شود.

نصیحت معروف حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ابی ذر این است که «يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَرَى ذَنْبَهُ كَأَنَّهُ تَحْتَ صَخْرَةٍ يَخَافُ أَنْ تَقَعَ عَلَيْهِ، وَ الْكَافِرُ يَرَى ذَنْبَهُ كَأَنَّهُ ذُبَابٌ مَرَّ عَلَى أَنْفِهِ»<sup>۲</sup> یعنی حال مؤمن در مقابل پروردگار این طور است که گنااهش را مثل صخره‌ای می‌بیند روی سرش که هر لحظه ممکن است روی او بیفتد. در مقابلش کافر مثل پشه‌ای می‌بیند که به راحتی از آن خلاص می‌شود.

این روایتی معروف است که در جلسات اخلاقی بزرگان همواره خوانده می‌شده است.

### دستور دوم: پرهیز از امر و نهی، سؤال و جدال

دستور دوم این است که انسان کمتر آمرانه صحبت کند. البته گاهی لازم است. در جایگاه مدیریت، در جایگاه فرماندهی و ... ولی به طور کلی این اصل را هم رعایت کند که سعی کند آمرانه صحبت نکند. ممکن است حقش هم باشد که آمرانه صحبت کند ولی این اثر منفی را روی خود انسان خواهد داشت که ممکن است عجب بیاورد. در روایت داریم که «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كَلِمَةً عَلَى النَّاسِ»<sup>۳</sup> که اشاره به همان امر کردن به دیگران هست.

به خصوص از جدال پرهیز کند. جدال این است که انسان یک مطلبی را که خیال می‌کند حق است می‌خواهد به طرفش بقبولاند. اگر طرف قبول نکرد انسان ادامه ندهد. قبول نکرد که نکرد.

### دستور سوم: پرهیز از شهرت

دستور بعدی در روایت ۹۲۹ کتاب هم هست و جلسه‌ی پیش قرائت شد؛ به خصوص کسانی که در مدارج علمی یا اجتماعی قرار می‌گیرند سعی کنند مشهور نشوند. این طور نیست که هر کسی که مشهور است آدم بدی است. اما انسان سعی کند که مشهور نشود. مثلاً در کلاس دانشگاه سؤالی می‌شود که شما هم بلد هستید ولی رفیقتان هم بلد است. اگر بگویید می‌گویند احسنت چه انسان باسوادی است و ممکن است دچار عجب شوید. در این جا بهتر است شما جواب ندهید.

<sup>۲</sup> امالی طوسی، ص ۵۲۷

<sup>۳</sup> رسول اکرم صلی الله علیه و آله، وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۵۴۳، ح ۲۷۸۱۶

آیت الله بروجردی زحمت زیادی کشیده و کتابی در علم رجال تدوین کرده بودند. اواخر که کتاب نزدیک به چاپ بود به ایشان خبر دادند که عده‌ای در مشهد کار مشابهی انجام داده‌اند و دارد چاپ می‌شود. ایشان دستور توقف چاپ کتاب خودشان را دادند.

### دستور چهارم: عدم اسناد به شخصیت خود با لفظ من

دستور بعدی این است که انسان «من» گفتن را در کلماتش کنترل کند و حتی الامکان به کار نبرد. البته باز در جایی که لازم است و در مسائل متعارف بهتر است من را کمتر به کار برد. استاد می‌فرمودند که حضرت علامه خودشان را عادت داده بودند که «من» نگویند. اگر هم مجبور می‌شدند می‌گفتند «من بنده».

### دستور پنجم: خشوع در عبادت

دستور خضوع و خشوع در عبادت هم گفته شد. خشوع در عبادت باعث خضوع قلب می‌شود.

تذکر: گاهی توفیق عبادت سلب می‌شود تا غرور و عجب حاصل نشود.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى «إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ أَوْلِيَائِي عَبْدًا مُؤْمِنًا ذَا حَظٍّ مِنْ صَلَاةٍ أَحْسَنَ عِبَادَةٍ رَزِيَهُ [بِالْغَيْبِ] وَعَبَدَ اللَّهَ فِي السَّرِيرَةِ وَكَانَ غَامِضًا فِي النَّاسِ وَلَمْ يُشِرْ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ»<sup>۴</sup>

### دستور ششم: انس با ذکر حوقله

دستور بعدی انس با ذکر «لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم» به خصوص قبل از کارهای وزین اجتماعی که انسان می‌خواهد کتابی ارائه کند، سخنرانی کند یا هر کاری که در معرض تحسین مردم است خوب است. انس داشته باشیم با این ذکر.

---

<sup>۴</sup> التحصين في صفات العارفين، ص ۹

## دستور هفتم: سجده‌ی طولانی

دستور بعدی سجده‌ی طولانی است. سجده‌ی طولانی هم قبل از خواب و هم بعد از نماز به خصوص نماز صبح خیلی خوب است. سجده نهایت خضوع انسان در برابر پروردگار است و اگر سجده کند این حال را انسان می‌تواند در طول روز هم حفظ کند.

## **معرفت النفس**

برویم سراغ اصل مطلب. مطلب پیچیده و مشکل است. در کتاب‌های اخلاقی هم اگر خیلی بخواهند بحث بکنند در همین جاها بحث عجب را می‌بندند. ولی بنا به نتایج بسیار مهم اخلاقی که گرفته می‌شود، ما این مطلب آخر را بیان می‌کنیم. جا ندارد خیلی بحث را باز کنیم.

به عنوان آخرین و مهم‌ترین دستور معرفت النفس مطرح می‌شود. در معرفت النفس آن چه در شریعت مقدس اسلام به ما گفته شده است تکمیل شده‌ی آن چیزهایی است که در شرایع گذشته بیان شده است. لذا است که علامه ذیل آیه‌ی «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» گفته اند که مکتب اخلاقی که در اسلام آمده است در هیچ یک از شرایع قبلی نیامده است.

## مقدمه: محوریت انسان در تمام مکاتب اخلاقی

خیلی فشرده مقدمه‌ای می‌گوییم. در تمام مکاتب اخلاقی می‌بینیم که محوریت بحث اخلاق، با انسان است. به این معنا که اگر در اخلاق مادی برویم می‌گویند که این کار را بکن تا در دنیا این نتایج خوب را بگیری. وقتی وارد مکتب اسلام می‌شویم (نه شیعه) می‌گویند این کار را بکن تا این ثمرات را در عالم آخرت ببینی. باز هم اگر ریز شوید، می‌شود «من». به عبارتی «من»، در واقع، دارم معامله می‌کنم. یک کاری می‌کنم که این چیز خوب را بدست بیاورم. خیلی که پیش برویم در مکتب تشیع اخلاق به کرامت نفس برمی‌گردد که تو چون کریم النفسی و موجود باشخصیتی هستی این افعال پست لایق شأن تو نیست. آخرین درجه‌ی گزاره‌های اخلاقی بر محور آخرین و برترین مرتبه‌ی اخلاق است. کسانی هم که اخلاق در جامعه را مطرح می‌کنند همین من را من اجتماعی می‌کنند. کسی که در این مکاتب هست این طور سیر می‌کند که می‌گوید مثلاً من دروغ نمی‌گویم چون انسان کریم شأنش این نیست. ناخودآگاه می‌رود سراغ یک بت بزرگ به نام انسان.

آیا در فرهنگ قرآن که همه چیز به توحید برمی‌گردد، این کرامت انسان که همه چیز را به یک بت به نام انسان که خیلی با شخصیت است برمی‌گرداند، فرهنگ درستی است؟ در این فضا است که اخلاق بر مبنای معرفت النفس مطرح می‌شود و این از غرر کلمات اهل بیت است.

### مکتب اخلاقی با محوریت توحید

در این فضا این مطرح می‌شود که انسان چون خلیفه‌ی الهی است، آیینه‌ای است که خداوند با تمام صفاتش تا جایی که در یک مخلوق می‌تواند جلوه کند در میان تمام خلایق در او جلوه کرده است. در این فضا اگر انسان کرامت دارد این جلوه‌ی کرامت الهی است. در این فضا می‌گوییم اگر تو کریم هستی و این کرامت نباید خدشه‌دار شود دلیلش این است که این کرامت خداست نه کرامت تو.

این که این همه نهی شده است از بردن آبروی مؤمن و برعکس اشکال نداشتن خیلی از مسائلی که آبروی کافر را می‌برد به خاطر همین نگاه است. انسان در فرهنگ قرآن بدون توحید و بدون ربط به توحید هیچ قیمتی ندارد. لذا در فرهنگ قرآن می‌بینید که در مورد کفار و حیوانات در یک سطح صحبت می‌کنند. چرا؟ چون ارزش انسان در ارتباط وی با پروردگار است. حتی جنازه‌ی مؤمن هم احترام دارد. با این که ایمان وصف روح است. اما چون یک زمانی این جسد متلبس بود به مؤمن بودن ولو این که الآن دارد متعفن می‌شود و دارد می‌رود زیر خاک ولی نباید عملی انجام شود که باعث وهن وی شود. حتی در آداب دفن کردن کسی که دفن می‌کند حق ندارد و مکروه است که یک پایش را این طرف و پای دیگرش را آن طرف قبر بگذارد. پس از دفن هم حرام است که به قبر مؤمن جسارت شود. مثلاً ادرار کردن بر قبر مؤمن حرام است.

پس کرامت انسانی در فرهنگ قرآن برمی‌گردد به انتساب فرد به توحید. این انتساب هر چه بیشتر کرامت انسانی هم بیشتر. لذا در مورد رسول اکرم صلی الله علیه و آله داریم که «لاترفعوا أصواتکم فوق صوت النبی أن تحبط أعمالکم وأنتم لاتشعرون»<sup>۵</sup>. خیلی عجیب است که عمل به این کوچکی چنین اثری دارد. با این که ممکن است

---

<sup>۵</sup> حجرات، ۲

جسارتی هم در محتوای حرفش نباشد فقط صدایش را بالا برده است. چرا؟ چون جلوه‌ی تمام‌نمای توحید در اینجا ظاهر شده است و نباید کوچکترین بی‌احترامی به وی شود.

پس درست است که در کرامت نفس ما از کرامت انسانی صحبت می‌کنیم اما به خلاف آن چه که در مکاتب روان‌شناختی فعلی هست که اصالت را به خود انسان می‌دهند و کرامتش را به خاطر انسان بودنش بما هو انسان می‌دهند، کرامت انسانی که در فضای معرفت النفس مطرح می‌شود کرامت انسان است بما هو مظهر کرامت الهی.

### مکاتب اخلاقی طبق تقسیم‌بندی علامه طباطبایی رضوان الله علیه

حضرت علامه در المیزان دیگر چهار مکتب اخلاقی ارائه نداند، بلکه سه مکتب ارائه دادند. مرحله‌ی اول که پست‌ترین مرحله است اخلاق است با محوریت دنیا. تمام گزاره‌ها در این مکتب برمی‌گردد به این که در این دنیا این کار را بکن تا این فواید دنیوی را ببینی. منظم باش تا اعصاب راحت‌تر باشد، بیشتر رفاه داشته باشی، رانندگی راحت‌تر شود و ... همه‌اش دنیا است. یک قدم بالاتر اخلاق با محوریت آخرت است. مکتب سوم را ایشان دیگر اسم از اسلام نمی‌آورد. اخلاق با محوریت توحید محض خواهد بود. وقتی می‌گوییم با محوریت توحید محض پس کرامت انسان کجا رفت؟ ایشان می‌فرماید همان توحید کفایت می‌کند. توحید را کجا پیدا کنیم؟ می‌گوید آن را در خودت پیدا کن. همان کرامت را باید در خودت بیابی. اگر در کوه طور ظاهر شد باید احترام بگذاری. اگر در ضریح حضرات معصومین ظاهر شد باید به آن احترام گذاشت. اگر در هیچ کدام از این‌ها هم نبود در خود شما هست. لذا کرامت در وجود خود انسان در واقع کرامت توحید است.

### مبانی علمی

درست است که «من عرف نفسه فقد عرف ربه»<sup>۶</sup> ولی عرفان نفس مقدمه بود. این نفس در واقع آینه‌ی خداست.

در باب علم و عالم در کتاب میزان الحکمه روایت داریم که تکریم عالم تکریم خداست. چرا؟ چون عالم در این فضا یعنی عالم ربانی. عالم ربانی یعنی کسی که ذوب شده است در حق. احترام وی احترام پروردگار است. این مطلب را اگر یک فیلسوف یا عارف می‌گفت انسان تعجب نمی‌کرد. مرحوم مجلسی که یک محدث متعبد است همین

---

<sup>۶</sup> رسول اکرم صلی الله علیه و آله، مصباح الشریعه، ص ۱۳، الباب الخامس فی العلم

استفاده را ذیل آیه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی لقمان می‌کند. آیات ۱۳ تا ۱۵ سوره‌ی مبارکه‌ی لقمان می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳) وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ (۱۴) وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ تُرْجَعُكَمُ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۵)». غیر از این است که احترام به والدین یعنی احترام به همین پدر و مادری که ما از ایشان متولد شده‌ایم؟ به خصوص روی مادر تأکید می‌کند. در ذیل این آیه، روایت داریم که منظور این روایت شریفه پدر و مادر هستند ولی در آخرین مرتبه. مراد از والدین در اینجا والدین ربانی هستند. در روایت گفته شده است که منظور از والدین در درجه‌ی اول پدران معنوی امت هستند. چرا؟ چون جلوه‌ی کامل پروردگار در پدر و مادر ظاهر نشد. جلوه‌ی کامل پروردگار در والدین ربانی و بعد همین طور علمای ربانی تا آخرین مرتبه برسد به پدر و مادر واقعی ما است. اگر بحث شکر پروردگار است باید به دنبالش شکر از کسی باشد که اشبه به پروردگار باشد. فرمودند: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»<sup>۷</sup>. اصالت را به خداوند می‌دهد نه پدر و مادر.

پس در روایت «من عرف نفسه...» عرفان نفس شد مقدمه و نردبان. روایت داریم که «اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ»<sup>۸</sup> این که نشد راه. راوی می‌پرسد چه طور؟ می‌گویند که خودت را بشناس. خودت مثل آئینه‌ای هستی که پروردگار را در آن می‌توانی ببینی.

## **بحث عملی: توجه به توحید افعالی**

### **توحید در تکوین**

در عمل می‌گویند باید سعی کنی که همه جا خدا را ببینی. خود خداوند در قرآن در همه جا و قدم به قدم این کار را کرده است. حتی مسائل پست را هم به خدا نسبت می‌دهند. حتی در ادعیه‌ی بیت الخلا داریم که خدا را شکر کنید

<sup>۷</sup> عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۸۵

<sup>۸</sup> کافی (چاپ دارالکتب الاسلامیه)، ج ۱، ص ۸۵



که تو مرا از آلودگی‌ها نجات دادی. روایت داریم که فرمودند خدایا من در حالتی قرار می‌گیرم که شرم می‌کنم تو را یاد کنم پاسخ می‌آید که مرا در همه حال یاد کن. در سوره‌ی واقعه ببینید: «أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ، ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ»<sup>۹</sup>. همین طور مسائل پیش پا افتاده را به خداوند نسبت می‌دهد. آیات دیگر در سوره‌ی قصص «أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ»<sup>۱۰</sup>. اگر انسان خوبی باشد و غفلت کند خداوند مبتلایش می‌کند تا متوجه شود. اگر هم خوب نباشد خداوند راحتش می‌گذارد که طغیان کند. حتی شیطان می‌گوید «رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لِأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»<sup>۱۱</sup> حتی إغواء را به خداوند نسبت می‌دهد. این توحید افعالی است. ذکر سجده‌ی بعد از خواب این است که «الحمد لله الذي أحياني بعد ما أماتني»<sup>۱۲</sup>.

در عمل انسان باید مدام این را به خودش یادآوری کند. سعی کند مدام به یاد حضرت حق باشد. انسان باید مدام اذکار توحیدی بگوید.

ذیل آیه‌ی «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ»<sup>۱۳</sup> که در سوره‌ی نساء است روایت داریم که پیغمبر اکرم فرمودند که اگر کسی در هر کاری این به ذهنش حتی خطور کند که چرا این طور شد و این اتفاق افتاد و چون و چرا کند این شرک است. اگر به زبان بیاورد که دیگر هیچ. یعنی انسان تمام وجودش بشود اسناد افعال خودش و عالم به پروردگار.

البته این اسناد همواره به صورت طولی است. اسباب و وسائل ما هستیم که کار را انجام می‌دهیم. بحث جبر و اختیار در جای خودش حل شده است. آدم موحد خداوند را با خود و محیط بر خود و همه چیز می‌داند.

<sup>۹</sup> واقعه، ۶۸ و ۶۹

<sup>۱۰</sup> قصص، ۷۱

<sup>۱۱</sup> حجر، ۳۹

<sup>۱۲</sup> کافی (چاپ دار الکتب الاسلامیه)، ج ۲، ص ۵۳۹

<sup>۱۳</sup> نساء، ۶۵

این به لحاظ عملی انسان را آرام آرام در دامن توحید افعالی می‌آورد. اگر به این مرحله رسید هدایت و اضلال را هم به خداوند نسبت می‌دهد. لذا می‌فرماید «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»<sup>۱۴</sup>

---

<sup>۱۴</sup> قصص، ۵۶